



Global Storybooks

globalstorybooks.net

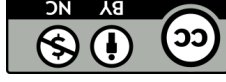
انديسوا ستارو ي فونيل / Andiswa

Soccer Star

✎ Eden Daniels

🔗 Eden Daniels

📖 Marzieh Mohammadian Haghighi (fa)



This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution-NonCommercial 3.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0/)

[License.](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0/)

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0/>



انديسوا ستارو ي فونيل

Andiswa Soccer Star



✎ Eden Daniels

🔗 Eden Daniels

📖 Marzieh Mohammadian Haghighi

|| 2

😊 فارسي / English / en



آندیسوا چَند پَسَر را دَر حَلاّی فوَتبَال بازی تَملاشا گَرَد. او
آرِزو داشت کِه بَتوانَد آنهَلا را هَمراهی کُنَد. او از مُرَبی
پُرسید کِه آیا می تَوانَد با آنهَلا تَمَرین کُنَد.

...

Andiswa watched the boys play soccer.
She wished that she could join them.
She asked the coach if she can practise
with them.

The coach put his hands on his hips. "At this school, only boys are allowed to play soccer," he said.

...

مربی دستايش را روی كمرش گذاشت. و گفت: "در این مدرسه، فقط پسرها اجازه ی فوتبال بازی دارند."





پسرها به او گفتند برو بسکتبال بازی کن. آنها گفتند
بسکتبال برای دخترهاست و فوتبال برای پسرها.
اندیسوا آندوهگین شد.

...

The boys told her to go play netball.
They said that netball is for girls and
soccer is for boys. Andiswa was upset.



تلاشچیان بسیار هیجان زده شدند. آزان زمان به بعد،
دخترها هم اجازه ی فوتبال بازی در مدرسه را پیدا
کردند.

...

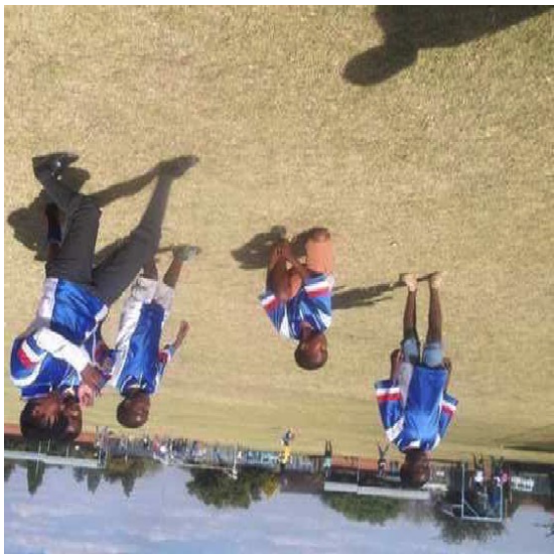
The crowd went wild with joy. Since that
day, girls were also allowed to play
soccer at the school.

During the second half of the match one of the boys passed the ball to Andiswa. She moved very fast towards the goal post. She kicked the ball hard and scored a goal.

...

کلی زد.

در جریان نیمه از پسرها توپ را به آندیسوا پاس داد. آندیسوا با سرعت خیلی زیاد به سمت دروازه حرکت کرد. او محکم به توپ ضربه زد و



The next day, the school had a big soccer match. The coach was worried because his best player was sick and could not play.

...

روزی بعد، آن مدرسه یک مسابقه فوتبال بزرگ داشت. مربی نگران بود چون بهترین بازیکنش مریض بود و نمی‌توانست بازی کند.





آندیسوا به سَمَتِ مُرَبِّی دَوید و اِلْتِماسِ گَرَدِ کِه به او
اِجازَه یِ بازی پَدَهَد. مُرَبِّی مُطْمَئِن نَبود کِه چِه کَلاری
اَنجام پَدَهَد. سِپَس تَصْمیمِ گِرِفَت کِه آندیسوا می تَوانَد
تیم را هَمراهی کُنَد.

...

Andiswa ran to the coach and begged him to let her to play. The coach was not sure what to do. Then he decided that Andiswa could join the team.



بازی سَخْتی بود. هیچکس تا نیمه یِ بازی گُل نَزده بود.

...

The game was tough. Nobody had scored a goal by half time.